

روایت‌شناسی ساختارگرا

دیوید هرمن

ترجمه دکتر محمد راغب

اصطلاح فرانسوی «روایت‌شناسی» (narratologie) (که به معنی «مطالعه روایت» در تقابل با زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و... ساخته شده) توسط تزوتان تودوروف در کتاب دستور دکامرون (Grammaire du Dcamron) (۱۹۶۹) وضع شده است. همان‌طور که از شرایط نامگذاری‌اش برمی‌آید روایت‌شناسی به عنوان پیامد نظریه ادبی و فرهنگی ساختارگرا در فرانسه ریشه می‌گیرد. به‌ویژه پیامد کوشش ساختارگرایانه‌ای که از زبان‌شناسی سوسوری به عنوان «دانشی راهنما» برای مطالعه پدیده‌های فرهنگی همه‌گونه‌ها استفاده می‌کند. (Dosse ۱۹۹۶: ۵۹-۶۶) ساختارگرایانی نظیر رولان بارت متقدم (۱۹۵۷ [۱۹۷۲])، کوشیده بودند شکل‌های مختلف بیان فرهنگی (تبلیغات، عکس‌ها، نمایشگاه‌های موزه‌ای، مسابقات کشتی) را همچون تجربیات یا «زبان‌های» دلالت‌گر قاعده‌مند شرح و توضیح دهند. (Culler ۱۹۷۵) روایت‌شناسانی نظیر ژرار ژنت، آلژیرداس ژولین گریماس و تودوروف در این انقلاب ساختارگرا سهیم شدند، بررسی داستان‌های معین به عنوان «پیام‌های روایی» منفرد، توسط نظام نشانه‌شناختی مشترکی - که روشن نمودن سازه‌ها و مبانی ترکیبی آن، وظیفه تحلیل روایت‌شناختی بود - حمایت می‌شد.

ریشه‌های رویکرد ساختارگرایی را می‌توان از اوایل قرن بیستم دنبال کرد، هنگامی که نظریه‌پردازان ادبی صورت‌نگرای روس، شالوده‌های پژوهش روایت‌شناسیک را فراهم ساختند. برای نمونه، بوریس توماشفسکی ([۱۹۲۵] ۱۹۶۵) با طرح تمایز میان بن‌مایه‌های «وابسته» (وابسته به پیرنگ) و «آزاد» (یا غیروابسته به پیرنگ)، تمایز میان «هسته‌ها» و «کاتالیزورهای» بارت در «درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها» ([۱۹۶۶] ۱۹۷۷) Barthes را پیش‌بینی کرد. همچنین اثر آغازین ویکتور شک洛夫سکی در مورد پیرنگ به عنوان یک طرح ساختاری، آنچه را که بعدها به یکی از فرضیات بنیادی روایت‌شناسی ساختارگرا- یعنی تمایز گفتمان و داستان (ببینید مطالب گردآوری شده در ۱۹۹۰ Shklovskii) - تبدیل شد، پیشاپیش ترسیم کرد. به هر حال مهمترین پیشینه روایت‌شناسی ساختارگرا با ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه ([۱۹۲۸] ۱۹۶۸)، اثر راهگشای ولادیمیر پراب، فراهم شد که نخستین ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۹۵۸ منتشر شد. پراب ۳۱ کارکرد یا کنش شخصیت را- که بر حسب دلالت‌شان بر پیرنگ تعریف می‌شدند- از پیکره قصه‌های عامیانه روسی استخراج کرد، او همچنین قواعدی برای توزیع آنها در هر قصه معین ذکر می‌کند. سپس، چنانکه در زیر مفصل‌تر بحث شده، کلود لوی- استراوس ([۱۹۵۵] ۱۹۸۶) برای تدوین تحلیلی ژرف‌ساختی از اسطوره بر اثر پراب تکیه کرد: نتیجه، گزارش پیش‌روایت‌شناسی از میتم‌ها (mytheme) و الگوهای توزیع‌شان در اسطوره اودیپ بود.

همان‌طور که روایت‌شناسان، اندیشه‌های پژوهشگران اولیه را سازگار و تلفیق می‌کنند تا رویکرد نظام‌مند به مطالعه داستان‌ها را گسترش دهند، نظریه‌های امروزی روایت، از دستاوردهای بسیار مهم روایت‌شناسی ساختارگرا- که انبوهی از اصطلاحات و مفاهیمی را که در مطالعات معاصر روایت، بنیادی شده است، از کنشگر، نابهنگامی و کانونی‌سازی تا راوی درون‌داستانی (homodiegetic narrator)، روایت بازگو (iterative narration) و متالپسیس (metalepsis) را تولید کرد- تأثیر می‌پذیرند.

«درآمد» برنامه‌ای بارت، می‌تواند به عنوان معیاری برای بحث استفاده شود: مقاله بارت به روشن شدن موضوع، روش‌ها و اهداف کلی روایت‌شناسی ساختارگرا به عنوان یک چارچوب تحقیقی کمک می‌کند. بر همین اساس بحث زیر به طور متناوب تنها به آنچه بارت نمی‌توانست پیش‌بینی کند یعنی میراث (یا بهتر بگوییم میراث‌های) روایت‌شناسی زیر نظر مکتب ساختارگرا اشاره می‌کند. موضوع مورد بحث، پیشرفت‌های پساکلاسیکی هستند که بر پیشرفت‌های کلاسیک استوار می‌شوند، مفاهیم ساختارگرایی روایت، نظریه روایت را با اندیشه‌هایی که یا پس از دوران شکوفایی

ساختارگرایی توسعه یافتند و به تدریج در دیگر رشته‌ها شکل گرفتند، یا از زیرشاخه‌های دیگر در چارچوب مطالعه ادبیات و فرهنگ سازگار شدند، توسعه می‌دهد (Herman ۱۹۹۹).

موضوع روایت‌شناسی: روایت در تقابل با روایت‌ها

از ابتدای «درآمد» بارت تأکید شده که روایت‌شناسی می‌خواهد فارغ از التزام به یک مکتب یا شیوه نقد ادبی - یعنی یک شیوه تفسیر رمان‌ها و دیگر روایت‌های صرفاً ادبی - پژوهش فرارسانه‌ای برای همه انواع داستانی، چه طبیعی چه هنری، چه زبان‌محور (گفتاری، نوشتاری) چه تصویربنیاد، چه نقاشی شده، چه فیلم شده، باشد. (مقایسه کنید با Herman ۲۰۰۴) همچنین می‌خواهد فرافرهنگی و فرانوعی باشد و هر چیزی از افسانه‌ها و قصه‌ها تا حماسه‌ها و تراژدی‌ها را مطالعه کند. تمایلات قوم‌شناختی و جامعه‌شناختی، بازتاب بنیان‌های زبان‌شناختی، مردم‌شناختی و فولکلورپژوهی در تحلیل ساختارگرایی روایت، هنگامی که بارت می‌نویسد خود را آشکار می‌کند: «همه طبقات و گروه‌های انسانی روایت‌های‌شان را دارند، لذتی که عموماً انسان‌ها با زمینه‌های فرهنگی مختلف یا حتی متضاد در آن سهیم شده‌اند.» (Barthes ۱۹۷۷ [۱۹۶۶]: ۷۹).

از دیدگاه بارت، یک الگوی روایی کمابیش ضمنی مشترک، می‌تواند توانایی بشر را برای بازشناسی یا تفسیر فرآورده‌های بسیار متنوع و انواع محصولات ادبی به عنوان داستان‌ها توضیح دهد، همان الگو آنها را مجاز می‌دارد تا یک حکایت را با یک رمان یا یک اپرا را با یک حماسه قیاس کنند. توسعه یک توصیف ضمنی از الگو بر مبنای دانش شهودی بشر درباره قصه‌ها - در واقع فراهم نمودن گزارشی از آنچه توانش روایی بشر را می‌سازد - باید هدف غایی روایت‌شناسی باشد. با توسل به تقابل مطلق استفاده شده توسط بارت: یک روایت، یا «صرفاً مجموعه‌ای بی‌سر و ته از حوادث» است و در نتیجه پذیرای توصیف بر حسب قواعد حاکم بر الگوها نیست یا در غیر این صورت «با سایر روایت‌ها در ساختاری عام که جهت تحلیل گشوده است سهیم می‌باشد.» و اهمیت ندارد چه دشواری ممکن است برای تدوین گزارشی مناسب از ساختار مزبور وجود داشته باشد. بدین جهت موقعیت «الگوی پایه‌گذار» به زبان‌شناسی داده می‌شود. (۸۲: [۱۹۶۶] ۱۹۷۷ Barthes) بارت برای روایت‌شناس همان موضوع پژوهشی را شناسایی می‌کند که (کمابیش) فردیناند دو سوسور (۱۹۱۶-۱۹۵۹) برای زبان‌شناس تصریح کرده است: نظام (زبان) از بی‌کرانگی پیام‌های روایی (گفتار) و بر بنیاد پیام‌هایی که می‌توانند در درجه اول به عنوان داستان‌ها ادراک شوند، سرچشمه می‌گیرد.

بنابراین با هدف قرار دادن «زبان روایی» به جای «گفتار روایی» به عنوان کانون تحقیق، روایت‌شناسان به الزام عام‌تر ساختارگرایی سوسوری تن درمی‌دهند. برای سوسور همچون ساختارگرایی که اندیشه‌های او را در کوششی برای توسعه یک دانش عام نشانه اتخاذ کردند، اولویت با کشف ویژگی‌های معرف نظام‌های نشانه‌ای- که به عنوان رمزگان‌ها تلقی می‌شد- بود نه آنهایی که به مجموعه‌های منفرد نشانه‌هایی که به وسیله رمزگان‌های مورد نظر ساخته شده مربوط می‌شوند. به طور قیاسی، روایت‌شناسان ساختارگرا رمزگان ورامنتی یا فرامنتی را بر حسب گیرندگان داستانی که توانایی شناسایی گفتمان روایی بنیاد و تفسیر آن را به معنای دقیق کلمه دارند، هدف قرار دادند.

روش روایت‌شناختی: زبان‌شناسی به عنوان الگو و استعاره

روایت‌شناسانی نظیر بارت مقدم، زبان‌شناسی ساختارگرا را نه تنها برای شناسایی موضوع تحلیل‌شان بلکه همچنین برای گسترش شیوه پژوهش‌شان استفاده کردند. (البته، با توجه به میراث روایت‌شناسی ساختارگرا، در این صورت مسلماً این شیوه، تصویر موضوع مورد تحلیل را تعیین کرد نه برعکس) پیش از ظهور روایت‌شناسی، سابقه روش‌شناختی عمده‌ای توسط لوی استراوس فراهم شده بود ([۱۹۵۵] ۱۹۸۶) کسی که تلاش می‌کرد رویکرد پراپ را با جایگزینی مفهوم «کارکردها» با مفهوم «میتیم‌ها» یا «واحدهای عمده سازنده» اسطوره اصلاح کند که او آن را بر اساس دریافت ترویتسکوی، سوسور و یاکوبسن از واج‌ها ساخته بود. در شیوه طرح شده لوی استراوس، برای تحلیل ساختاری یک اسطوره، ضروری است متن به میتیم‌ها تقسیم شود و سپس آن واحدهای سازنده در طبقات جانشینی- که به واقع ممکن است اعضا در نقاط مختلفی در طول زنجیره همنشینی گفتمان انتشار یابند- دسته‌بندی شوند. بدین جهت در توازی با تمایز ساختارگرایی میان گفتار و زبان، «گفتن» یک اسطوره می‌تواند با «فهم» آن در تقابل قرار گیرد که به بازسازی رمزگان ساختاری که در زیر ظهور سطحی اسطوره در واژگان گفتاری یا نوشتاری، تصویر و غیره قرار دارد، وابسته است. به بیان دقیق‌تر لوی استراوس چنین بیان کرد که تفسیر معناشناختی یا مفهوم یک اسطوره، از روابط ژرف‌شناختی (قیاسی، تقابلی و...) میان طبقات میتیم‌هایی که درون آن می‌توانند تحلیل شوند، ناشی می‌شود.

هنگامی که تحلیل ساختاری روایت از مرحله پیش‌روایت‌شناختی به دوره روایت‌شناختی حرکت کرد، سازگاری مفاهیم و روش‌های زبان‌شناسی ساختارگرا ناچار بود هم قدرت و هم محدودیت را اثبات کند. (نگاه کنید به Pavel ۱۹۸۹ برای نقد گسترده تصرفات اندیشه‌های ساختارگرا از زبان‌شناسی) از جنبه مثبت،

زبان‌شناسی برای روایت‌شناسی، نه تنها دیدگاه جدید زبانی در داستان‌ها را فراهم کرد، بلکه اصطلاحات و مقولاتی را که برای تحقیق بعدی در روایت مفید بودند فراهم آورد. به «درآمد» بارت برمی‌گردیم، الگوی زبان‌شناختی، بارت را با آنچه او به عنوان مفهوم «تعیین‌کننده» «سطح توصیف» ترسیم می‌کند، مجهز کرد (۸۸-۸۵: [۱۹۶۶] ۱۹۷۷ Barthes). این اندیشه که از نظریه نحوی گرفته شده، می‌گوید روایت، صرفاً «مجموعه ساده گزاره‌ها» نیست بلکه کمابیش ساختار پیچیده‌ای است که می‌تواند درون سطوح پایگانی تحلیل شود. به همان طریق که یک گزاره زبان طبیعی می‌تواند در سطح بازنمایی نحوی، ریخت‌شناختی یا واج‌شناسیک آن تحلیل شود. بنابراین بنا بر طرح‌های اخیر تقسیم روایت به سطوح «داستان» و «گفتمان»، بارت سه سطح توصیف مشخص می‌کند: در پایین‌ترین یا ریزترین سطح، کارکردها (در مفهوم پرابی و برمونی آن) هستند، سپس کنش‌ها (در مفهوم به کار گرفته شده توسط گریماس برای کنشگران)، و در پایان، روایت (که «تقریباً همان سطح «گفتمان» در بیان تودورف» است).

با استفاده از نظریات زبان‌شناختی امیل بنونیست جهت ترسیم تمایزی بیشتر میان روابط افقی یا «توزیعی» بین واحدها در همان سطح و روابط عمودی یا «ترکیبی» بین واحدها در سطوح مختلف، بارت بر اظهار چند حکم تأکید کرد که حاصل برای اثر بعدی در نظریه روایت اثبات شد. بارت پیشنهاد کرد:

۱- کارکردهای توزیعی را می‌توان به هسته‌ها (nucleus) (یا «کارکردهای اصلی» cardinal) (function) و کاتالیزورها (catalyser) تقسیم کرد که چتمن (۱۹۷۸) «هسته‌ها» (kernel) و «اقمار» (satellite) بازمی‌نامد (حوادثی که نمی‌توان آنها را از بازگویی یک روایت بدون تغییر خود داستان حذف کرد، در برابر حوادثی که با اطمینان می‌توان آنها را بدون تغییر داستان حذف نمود).

۲- کارکردهای ترکیبی را می‌توان به عنوان «نمایه‌های» (index) شخصیت‌ساز یا فضا‌ساز توصیف کرد که برای پیشرفت کنش به خدمت گرفته نمی‌شوند بلکه کمابیش به چند ویژگی پایدار جهان داستان (خبثات یک شخصیت، کیفیات گوئی یک خانه) اشاره می‌کنند.

۳- نمایه‌ها خودشان می‌توانند به خود «نمایه‌ها» و «آگاهانندگان» (informant) تجزیه شوند. به کمک آگاهانندگان، موجودات را در زمان و مکان مستقر می‌کنند.

۴- می‌توان یک رده‌شناسی عمومی بر اساس زنجیره‌ای که از روایت‌های بسیار کارکردی (یا کنش‌محور) تا روایت‌های بسیار نمایه‌ای (یا «روان‌شناختی») امتداد می‌یابد ایجاد کرد.

۵- واحد بنیادین «دستور روایت»، پی‌رفت است (گروه کوچکی از کارکردها که به عنوانی عام نظیر

«منازعه» یا «خیانت» نسبت داده می‌شود و در نتیجه در چهارچوب دانش کلیشه‌ای بشر از جهان درک می‌شود. (مقایسه کنید با ۱۱۳-۸۵: ۲۰۰۲ Herman)

۶- تحلیل شخصیت‌ها بر حسب درونیات، گوهرهای روان‌شناختی به جای ارتباط با کنش، فرضیات ایدئولوژیک را به همان اندازه فرضیات روش‌شناختی که ساختارگراها می‌خواهند از بین ببرند، همراه خواهد داشت.

۷- تصویر راوی را می‌توان بر اساس نشانه‌های درونی خود روایت در تمایز با تصویر نویسنده بازسازی کرد.

۸- تولید و تفسیر داستان‌ها بر نوع ویژه‌ای از وضعیت ارتباطی مبتنی است که می‌توان آنها را از انواع مباحثه، موعظه، توهین و... بازشناخت.

هنوز روایت‌شناسی ساختارگرا همچنان به الگوهای زبان‌شناختی که ایده‌آل قلمداد می‌شد محدود بود. عجیب آنکه روایت‌شناسان، تنها وقتی زبان‌شناسی ساختارگرا را به عنوان دانش راهنما پذیرفتند که کمبودهایش در خود حوزه نظریه زبان‌شناختی آشکار شد. (مقایسه کنید با ۲۰۰۱ Herman) محدودیت‌های الگوی سوسوری برجستگی‌های خاصی یافت، از یک سو به وسیله الگوهای صوری نوظهور (برای مثال دستور زبان زایشی) برای تحلیل ساختار زبان. از سوی دیگر ابزارهای قدرتمندی که به دنبال نظریات لودویک ویتگنشتاین، ج. ل. آستین، ه. پ. گرایس، جان سرل و دیگر نظریه‌پردازان پساسوسوری زبان که علاقه‌مند به چگونگی تأثیرگذاری بافت‌های کاربرد زبان بر تولید و تفسیر گزاره‌های به لحاظ اجتماعی موقعیت‌مند توسعه یافت. این نظریه‌پردازان، پرسش را از آنچه آنها به عنوان روش‌های ضدزبانی انتزاع و آرمان‌گرایی در زبان‌شناسی ساختارگرا و در الگوی چامسکیایی که جایگزین آن شد تلقی کردند، آغاز کردند. پژوهش در طول این خطوط به تحقق آن خصایص ویژه نظام زبانی - تضمن‌ها، ارجاع‌گفتمان، آداب نوبت‌گیری در محاوره و... که تنها در سطحی فراتر از جمله آشکار می‌شوند، منتهی می‌شود.

بنابراین بارت زمانی که می‌گوید «هر روایت، جمله‌ای بلند است دقیقاً همان‌طوری که هر جمله بیانی از جهتی طرح اولیه رنوس کلی مطالب یک روایت کوتاه است» حدود روایت‌شناسی ساختارگرا را نشان می‌دهد و پیشنهاد می‌کند که می‌توان «به همان نسبت گسترده و دگرگونی یافته، مقولات زبانی عمده: زمان‌ها، نمودها، وجوه، و اشخاص» (Barthes ۱۹۷۷ [۱۹۶۶]: ۸۴) را در روایت یافت. دیگر روایت‌شناسان اولیه در این فرضیه که همه مقولات وابسته به دستور سطح جمله فارغ از هر مشکلی می‌توانند بدون چشم‌پوشی از توانایی

توصیفی یا توضیحی دستگاه دستوری مورد نظر، به سطح گفتمان ارتقا یابند با بارت سهیم شده‌اند. پژوهش تودورف (۱۹۶۹) بر دکامرون بوکاجیو، برای مقایسه موجودات و عوامل روایت شده با اسم‌ها، کنش‌ها و رویدادها با افعال و خصوصیت‌ها با صفات، مقولاتی از دستورهای سنتی به وام گرفت. (Todorov ۱۹۶۹) ژنت (۱۹۷۲ [۱۹۸۰]). برای توصیف روابط میان جهان روایت شده، روایت در چارچوبی که بازنموده می‌شود و روایت کردن که بازنمایی را ممکن می‌سازد از همان الگوی دستوری با استفاده از زمان، وجه و صدا کمک می‌گیرد. در این میان، در کوشش‌های او برای اصلاح رویکرد پیرنگ‌بنیاد پراپ نسبت به شخصیت، گریماس (۱۹۶۶ [۱۹۸۳]) به نظریه‌های دستوری لوسین تسنیر (Lucien Tesniere) زبان‌شناس متوسل شد. در واقع گریماس، اصطلاح کنشگر را از کار تسنیر بر روی دستور عبارات اسمی و سازه‌های سطح جمله گرفته است. هر چند محدودیت‌هایی با تکیه روایت‌شناسان اولیه بر الگوهایی که بر پیشرفته‌ترین پژوهش در مورد پدیده‌های سطح گفتمان مقدم بود تحمیل شد، اما رقابت آگاهانه نظریه زبان‌شناختی آنان، اثبات کرد برای نظریه روایت در مرحله پساکلاسیک (postclassical) می‌تواند سودمند باشد. چندی پس از انتشار مقالات بنیادین و آغازین روایت‌شناسی (یعنی مقالاتی که از بارت، برمون، تودورف، گریماس و دیگران در شماره ویژه‌ای از کامونیکاسیون (Communication) گردآوری و در ۱۹۶۶ چاپ شد) نظریه پردازان روایت، پژوهش را در مسائل روش‌شناختی منتج از کاربرد زبان‌شناسی به عنوان الگویی برای تحلیل روایت آغاز کردند. (Culler ۱۹۷۵؛ Prince ۱۹۷۳) از آن پس تحقیق فرانظریه‌ای در روابط میان الگوهای زبان‌شناسی و روایت‌شناسی به فعالیت پژوهشی اساسی، حرکتی تا حدی سازنده زمینه، تبدیل شد. (مقایسه کنید با ۲۰۰۲ Herman)

اهداف روایت‌شناسی: توصیف در برابر تفسیر یا ارزش‌گذاری

استفاده روایت‌شناسان از اندیشه‌ها و شیوه‌های زبان‌شناسی ساختارگرا نه تنها موضوع پژوهش‌شان را تعیین کرد، بلکه اهداف خود کار روایت‌شناختی را نیز شکل داد. همچنان که توسط کالر خاطر نشان شده، «زبان‌شناسی، هرمنوتیک نیست» (Culler ۱۹۷۵: ۳۱) تحلیل زبان‌شناختی نمی‌خواهد تفسیر پاره‌گفتارهای معین را فراهم کند، بلکه واقعا می‌خواهد گزارشی عام از شرایط ممکن برای تولید و فرایند شکل‌ها و پیرفت‌های به صورت نحوی مقبول فراهم کند. به همین نحو روایت‌شناسان استدلال می‌کنند که تحلیل ساختاری روایت نباید به عنوان مستخدمه تفسیر دیده

شود. هدف عمده روایت‌شناسی کمابیش ترسیم زبان [langue] روایت بود، به طوری که «تعداد بی‌شمار روایت‌ها» را بتوان «طبقه‌بندی» و «توصیف کرد.» (۸۲: [۱۹۶۶] ۱۹۷۷ Barthes). به زبان دیگر اهداف روایت‌شناسی اساساً به جای تفسیری، توصیفی بود. تحلیل ساختاری داستان‌ها خود به چیستی معنادهی روایی نظام‌های نشانه بنیاد مربوط نمی‌شود، بلکه کمابیش به چگونگی معنادهی آنها مربوط می‌شود و یا بهتر بگوییم به چگونگی معنادهی آنها به عنوان روایت‌ها مرتبط است.

بر همین اساس، تمرکز توصیفی که روایت‌شناسی از زبان‌شناسی اقتباس کرد، به معنی کنار گذاشتن نقد تجویزی یا «ارزشی»- در مفهوم ارزش‌گذاری برخی روایت‌ها به عنوان بهتر یا بدتر از دیگران- از حوزه روایت‌شناسی بود. روایت‌شناسان هوادار تمایز میان بوطیقا و نقد یاکوبسن (۱۹۶۰) بودند، در اعطای رمزگان روایت بر داستان‌های ویژه‌ای که توسط آن رمزگان حمایت می‌شود، آنها بوطیقای روایت را دنبال می‌کنند نه نقد روایت را. منتقد به خوانش‌های متوالی داستان‌های منفرد مشغول است، روایت‌شناسان آنچه را که به یک مجموعه زبانی یا نشانه‌های دیگر امکان می‌دهد در درجه اول به عنوان یک روایت آرایش یابد، مطالعه می‌کنند.

در این خصوص، روایت‌شناسان باز هم از زبان‌شناسی الهام می‌گیرند. زبان‌شناسان کامیابی زیبایی‌شناسی یا ناکامی فرآورده‌های زبانی را ارزیابی نمی‌کنند، حتی اگر ممکن باشد چنان فرآورده‌هایی بر اساس استانداردهای فرازبان‌شناسی که سابقاً به گونه‌های گویشی معین، سبک‌های گفتار و... اعتبار اجتماعی می‌داد «خوب» یا «بد» انگاشته شوند. در عوض آنها بررسی می‌کنند چگونه نظام زبانی به انواع مختلف شکل‌های ممکن اجازه ظهور می‌دهد و چه فرایندهایی به ساخت و الگوهای مصرف آنها منجر می‌شود. به همین طریق و همچنین به دلیل ادراک آنها از روایت به عنوان پدیده‌ای فرانوعی که در مصنوعات و بافت‌های بالا و پایین قرار می‌گیرد، روایت‌شناسان از استفاده «خوب»، «بد» و اصطلاحات ارزشی مرتبط برای توصیف داستان‌ها اجتناب می‌کنند. سپس تمرکز ساختارگرایان بر زبان [langue] روایت، نظریه پردازان را به تأکید بر عواملی و امی دارد که به صورت نظام‌مند باعث می‌شود مردم یک متن یا گفتمان معین را در مقوله «روایت» به حساب آورند، همان‌طور که عواملی به روایت‌مندی یک متن یا گفتمان مربوط می‌شوند، یعنی درجه‌ای که پذیرای پردازش به عنوان یک روایت است. چنانکه پژوهش بر بازی‌گونه (ludic)، اغلب تجربیات داستانی عجیب پسامدرن، می‌گوید (مثل ۱۹۸۷ McHale) شناسایی عواملی که برای تولید روایتی با روایت‌مندی پایین دست به دست هم می‌دهند همان چیزی نیست که موقعیت داستانی آن متن رانفی

می‌کند یا آن را نسبت به دیگران، روایت‌هایی با روایت‌مندی بالاتر، «پایین‌تر» می‌نامد. به هر حال شماری از رویکردهای پساکلاسیک (postclassical) نظیر آنهایی که به ریطورقای روایت، نقش روایت در شکل‌گیری هویت و روابط میان روایت و جنسیت یا ایدئولوژی مربوط می‌شود، تأکید ساختارگرایانه بر توصیف به جای تفسیر و ارزش‌گذاری را به چالش کشیده است. برای دانشمندانی که در این زمینه‌ها کار می‌کنند، گرچه نظریه‌پرداز ممکن است ویژگی‌های ساختاری روایت را به کانون مطالعه تبدیل کند، اما او همچنین تفاسیری تدوین خواهد کرد از آنچه داستان مورد نظر درباره ذات هویت تلویحا می‌گوید و یا مقیاسی را که یک اثر داستانی، نیروهای ایدئولوژیک پیرامونی را مورد تأیید یا تردید قرار می‌دهد تعیین می‌کند. در نتیجه دانش در طول این خطوط، تمایزی مبهم به جای تمایزی دوتایی میان بوطیقای روایت و نقد روایت ترسیم می‌کند، به گونه‌ای که بدون اینکه خودش را به ابزارهای روایت‌شناسی ساختارگرا محدود کند از آنها نیز استفاده می‌کند.

ارجاعات و مطالعه تکمیلی:

- Barthes, Roland (1972 [1957]) *Mythologies*, trans. Annette Lavers, New York: Hill and Wang.
- , 1977 [1966] ("Introduction to the Structural Analysis of Narratives", in *Image Music Text*, trans. Stephen Heath, New York: Hill and Wang. (Originally published in *Communications*, 8, 1-27.)
- Chatman, Seymour (1978) *Story and Discourse: Narrative Structure in Fiction and Film*, Ithaca: Cornell University Press.
- *Communications* 8 (1966) (Special issue on "Recherches semiologiques: L'Analyse structural du recit").
- Culler, Jonathan (1975) *Structuralist Poetics: Structuralism, Linguistics and the Study of Literature*, Ithaca: Cornell University Press.
- Dosse, Francois (1996) *History of Structuralism*, vol. 1, trans. Deborah Glassman, Minneapolis: University of Minnesota.
- Genette, Gerard (1980 [1972]) *Narrative Discourse: An Essay in Method*, trans. Jane E. Lewin, Ithaca: Cornell University Press.
- Greimas, Algirdas Julien (1983 [1966]) *Structural Semiotics: An Attempt at a Method*, trans. Danielle McDowell, Ronald Schleifer, and Alan Velie, Lincoln: University of Nebraska Press.

- Herman, David (1999) "Introduction", in David Herman (ed.) *Narratologies: New Perspectives on Narrative Analysis*, Ohio State University Press.
- (2001) "Science of the Text", *Postmodern Culture*, <http://www.iath.virginia.edu/pmc/text-only/issue.501/11.3herman.txt>
- (2002) *Story Logic: Problems and Possibilities of Narrative*, Lincoln: University of Nebraska Press.
- (2004) "Toward a Transmedial Narratology", in Marie-Laure Ryan (ed.) *Narrative across Media: The Languages of Story-telling*, Lincoln: University of Nebraska Press.
- Jakobson, Roman (1960) "Closing Statement: Linguistics and Poetics", in Thomas A Sebeok (ed.) *Style in Language*, Cambridge: MIT Press.
- Levi-Strauss, Claude (1986 [1955]) "The Structural Study of Myth", trans. Claire Jacobson and Brooke Grundfest Schoepf, in Hazard Adams and Leroy Searle (eds) *Critical Theory Since 1965*, Tallahassee; UP of Florida.
- McHale, Brian (1987) *Postmodern Fiction*, London: Methuen.
- Pavel, Thomas G. (1989) *The Feud of Language: A History of Structuralist Thought*, trans. Linda Jordan and Thomas G. Pavel, Oxford: Blackwell.
- Prince, Gerald (1973) *A Grammar of Stories*, The Hague: Mouton.
- (1995) "Narratology", in Raman Selden (ed.) *The Cambridge History of Literary Criticism*, vol. 8., Cambridge: Cambridge University Press.
- Propp, Vladimir (1968[1928]) *Morphology of the Folktale*, trans. Laurence Scott, revised by Luis A. Wagner. Austin: University of Texas Press.
- de Saussure, Ferdinand (1959 [1916]) *Course in General Linguistics*, ed. Charles Bally and Albert Sechehaye, in collaboration, trans. Wade Baskin, New York: The Philosophical Library.
- Shklovskii, Victor (1990) *Theory of Prose*, trans. Benjamin Sher, Elmwood Park, IL: Dalkey Archive Press.
- Todorov, Tzvetan (1969) *Grammaire du "Decameron"*, The Hague: Mouton.
- Tomashevskii, Boris (1965 [1925]) "Thematics", in Lee T. Lemon and Marion J. Reis (eds) *Russian Formalist Criticism*, Lincoln: University of Nebraska Press.